بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

10/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث حجب

**ادله برائت (حدیث حجب)**

**آیا فهو موضوع عنهم مراد این هست که آن حکم برداشته شده است و به گردنشان نیست تکلیف نداده اند یا اینکه در نامه اعمال و نامه سیئات نوشته نمی شود.**

در مورد حدیث حجب عرض شد مراحلی از بحث هست. یک مرحله بحث در مورد لفظ حدیث بود که به چه لفظی. یک مرحله بحث در مورد سند حدیث بود. یک بحث در مورد فقه الحدیثش بود یک بحث دیگر استدلال به این روایت بود آیا برای برائت صحیح است یا صحیح نیست. در مورد فقه الحدیثش ما بحثی را طرح کردیم در مورد اینکه آیا فهو موضوع عنهم مراد این هست که آن حکم برداشته شده است و به گردنشان نیست تکلیف نداده اند یا اینکه در نامه اعمال و نامه سیئات نوشته نمی شود. ما می خواستیم بگوییم مراد این هست که خود آن تکلیف نوشته می شود. این یک مقداری بحث نیاز به یک سری تتبع دارد در مورد موارد استعمال وضع و مواردی که استعمال نمی شود. من کلمه ای موضوع را جستجو کرده بودم ولی وضعش نیاز به یک بررسی جدی تر دارد که آیا مواردی که وضع به کار می رود. وضعی که به یک موضوع نسبت د اده می شود آیا مراد این است که خود آن موضوع برداشته می شود یا عقاب بر آن موضوع بر داشته می شود؟ خب این را باید یک مقداری تتبع بیشتری کرد حالا این بحث را فعلا پرونده اش را باز نتگه می داریم تا یک تتبعی بکنیم و بعدا در موردش صحبت کنیم. البته این کلمه وضع یک سری من جمله بحث هایش با حدیث رفع هم فی الجمله مرتبط می شود و آن جا یک مقداری بعضی بحث هایش که به آن جا مرتبط است می گذارم در بحث حدیث رفع. چون در حدیث رفع هم کلمه رفع به معنای وضع است و هم بعضی از روایت های حدیث رفع به تعبیر وُضِعَ است. وُضِعَ عن امتی است. یکی بعضی تکه های بحثش تکمیلش به همان حدیث رفع واگذار می کنیم. ولی حالا منهای آن قسمت هایی که مربوط به حدیث رفع است که تفسیرش را باید عرض کنیم ثایر روایت هایی که در آن کلمه وضع به کار رفته است. عرض کردم موضوعٌ را فقط همان

یک موردی که در جلسه قبل عرض کردم که آن هم ممکن است بشود توجیهش کرد مربوط به مؤاخذه بعد از عمل هست. این را حالا بعدا در موردش صحبت می کنم. اما آیا این روایت می شود به آن تمسک کرد بر برائت یا نمی شود تمسک کرد؟ مرحوم شیخ انصاری اینجا این اشکال را مطرح می کند که این حدیث ما حجب الله علمه عن العباد هست حالا با تعبیر ما حجب الله علمه عن العباد بحث را دنبال می کنیم. ما حالا اینکه اصلا این حدیث را مربوط به برائت نمی دانیم که تکلیف بما لا یطاق و اینها می دانیم. آن فعلا علی المبنا داریم بحث می کنیم. با همان تعبیر عبارت توحید صدوق بحث را دنبال کنیم. تعبیر روایت این هست ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم. مرحوم شیخ می فرمایند که اینجا حجب چون به خدا نسبت داده شده است مراد آن چیزی است که خدا اصلا بیانش نکرده است. اما آن چیزی که خداوند سبحان بیان کرده است ولی به خاطر اخفاء ظالمین به دست ما نرسیده است آن حجب شامل حالش نمی شود. بنابراین مفاد این روایت شبیه آن ما سکت الله در بعضی روایت ها هست که ان الله سکت الاشیاء لم یسکت عنها نسیانا، شبیه آن تعبیر ها است که بعضی چیزها با وجود اینکه مصالح ابتدایی دارد ولی به دلیل وجود یک مصالح دیگری حکم به فعلیت نمی رسد. گاهی اوقات شارع مقدس، یا از طریق بیان شارع یا از راه های دیگر مکلفین به آن اقتضائات احکام پی می برند و مایل هستند آن احکام اشیاء را بر خودشان واجب کنند و امثال اینها. در روایات می گوید که شما تابع مقتضیاتی که از راهی کشف کرده اید نباشید. ببینید آیا خداوند بیان کرده است یا خیر. آن بحث اصلا به بحث ما ربطی ندارد. از این اشکال راه حل هایی ارائه شده است. مرحوم آقای صدر چهار تا راه حل را ذکر می کنند و سه تا از آنها را رد می کنند و راه حل چهارم را می پذیرند که می فرمایند مرحوم آقا ضیاء این راه حل را ذکر کرده است. این راه حل چهارم اینجوری که آقای صدر نقل می کنند به این شکل نقل می کنند می فرمایند که کلمه حجبی که به خدا نسبت داده می شود گاهی اوقات درست است که حجب در مقابل بیانی هست که متقب از خداوند سبحان است. ولی حجب یک موقعی به شارع بما هو شارع به مولا بما هو مولا نسبت داده می شود و گاهی اوقات به خداوند سبحان بما هو سید الکون و خالق الکون و مدبر الکون گفته می شود. خب اگر قسم اول باشد که بما هو مولا شارع و مشرع باشد، این اشکالی که شما می

فرمایید درست است. ظاهر حجبی که به مولا نسبت داده می شود این هست که بیانی که شارع بما هو شارع باید انجام داده باشد آن بیان از شارع صادر نمی شود. بنابراین مثلا مربوط به شبهات حکمیه است مربوط به اولا مربوط به شبهات حکمیه هست و آ« به بحث ما سکت الله است. ما اگر گفتیم مراد از حجبی که به خداوند نسبت داده شده است، خداوند بما هو خالق الکون و سید الکون و مدبر الکون هست اینجا این اشکال وارد نیست چون حتی اگر وصول حکم به یک جهت طبیعی شارع بیان کرده است ولی یک جهت طبیعی بوده است و باعث شده است که به مکلفین نرسیده باشد آن به خداوند نسبت داده می شود. هم چنان که می گوییم مثلا خداوند باران فرستاد در حالی که خب باران بر طبق نظام طبیعی خلقت هست ولی با این حال می گوییم الله انزل المطر و امثال اینها. بله، جایی که حجب به مستند به اراده فاعل مختار باشد مثل شخص ستمگری که امام علیه السلام را مجبور کرده باشد که تقیه کند و امثال اینها این عرفا به خداوند نسبت داده نمی شود حالا آیا واقعا هم به خدا نسبت داده می شود یا خیر آنها بستگی به جبر و اختیار و این بحث ها دارد. ولی ما می توانیم از مورد روایت، مورد حدیث به این مورد هم به عدم فرق تعدی کنیم. بعد ایشان می فرمایند که ظاهر از حجبی که در حدیث هست اضافه حجب خداوند بما هو سید الکونین و مولا و امثال اینها باشد. اما حجب بما هو شارعٌ و قانون و امثال اینها نیاز به یک معونه زائد دارد. چون گفته است که ما حجب الله نه ما حجب الله قانون گذار و امثال اینها را تعبیر نکرده است. بله، گاهی اوقات به تناسبات حکم موضوع ممکن است ما یک حکمی را که به خداوند نسبت داده شده است بگوییم مربوط به جنبه مولویتش است. یا مثلا امری که از شارع صادر شده باشد ما بگوییم این امر صادر شده است مولا بما هو مولا و امثال اینها. این این شکلی است. ولی فی ما نحن فیه چون مناسبات حکم موضوع لحاظ مولویت را معین نمی کند بنابراین، این باید امر کنیم به اینکه مراد بماهو سید الکونین و امثال اینها هست و بنابراین این هم شبهه حکمیه را شامل می شود و هم شبهه موضوعیه را شامل می شود و این بحث هایی است که ایشان دارد. بعد وارد یک سری بحث های دیگر می شوند که بعدا عرض می کنم. یکی دو تا نکته جزئی ابتدا عرض کنم تا بعد ادامه بحث های ایشان را دنبال کنیم. یک نکته اینکه ایشان در ذیل کلام یک عبارتی دارند ایشان می گوید. «نعم. فی بعضی

الموارد نهمل الکلام بمناسبت الحکم و الموضوع علی کونه بعنوان المولویه فمثلا لو ولد امرٌ من الشارع مردد بین کونه صادرا بما هو مولا او بما هو مرشد تمسکنه بالظهور فی المولویه اما فی ما نحن فیه فهی فان المناسبات الحکم و الموضوع لا تؤید له هذا المولویه یتعین التمسک باطلاق الحجب». ایشان کأنه اصل می گوید که مولویت هست اگر دوران امر بین این باشد که به نحو مولویت باشد یا به نحو ارشادیت اصل را ما مولویت می دانیم به مناسبت حکم موضوع. ببینید تعبیر مناسبت حکم موضوع را اینجا پایش را وسط کشیده. اگر مراد این هست که مناسبت حکم موضوع باعث می شود که ما مطمئن بشویم که، این مناسبت حکم موضوع چه شکلی است. یعنی یک ابهامی دارد که اگر امری شارع کند اولا اگر امر شارع بکند این مناسبت حکم موضوع چه شکلی است که ظهور در مولویت می دهد؟ چون فرض این است که شک داریم که بما هو مولا هست یا بما هو مرشدٌ است؟ یعنی هم مولویت تناسب دارد و هم ارشادیت تناسب دارد. با این حال باز ما می گوییم که مولویت است. توضیح اصلا نداده است که چطور اصلا امر به مولویت می شود. این یک نکته. این را خب جای خودش باید بحث کرد که وجه اینکه در موارد امر بین مولویت و ارشادیت حمل به مولویت می شود چیست؟ یک موقع شما می گویید که اینجا ما یقین می کنیم که مولوی است خب بحثی نیست. فرض این است که ما یقین نداریم با این حال می گوییم که ظهور کلام در مولویت است. این چرا؟ این یک نکته. نکته دوم اینکه ببینید ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم اگر مراد از موضوع عنهم یعنی مکلفین به آنها مکلف نیستند. موضوع عنهم یعنی این تکلیف به گردنشان نیست. بحثی که جلسه قبل مطرح کردیم که موضوع عنهم یعنی معاقب نیستند یا مکلف نیستند. اگر گفتیم که اینجا فهو موضوع عنهم معنایش این است که معاقب نیستند. درست؟ خب حالا شاید بیان آقای صدلر را بشود پیش کشید که اینجا بما هو سید الکونین ملاحظه شده است. ولی اگر فهو موضوع عنهم یعنی فهم غیر مکلفین به. خود همین معنایش همین است که در مقان بیان تکلیف و عدم تکلیف است. فهو مکلف عنهم یعنی بما هو مکلف شارع را در نظر گرفته است تکلیف هو. این خودش این خیلی اتفاقا ظهور این قوی تر از ظهور امر است. امر می تواند در مقام ارشاد باشد و می تواند در مقام مولویت باشد. یک موقعی صیغه امر هست یک موقعی ماده

امر. ماده امر خب اوجب الله، کتب الله علیکم الصلوه، صوم. ظهور وضعی کتب این است که ایجاب و امثال اینها را رد دارد. اگر وضع در مقابل کتب باشد. این می گوید تکلیف نیست. خب این خیلی ظهور قوی دارد. خود این ظهور وضعی اش این است که مربوط به مقام مولویت مولی بما هو مولا است. اینکه شما می گویید این بما هو سید الکونین این چه بیانی دارید در حالی که خود تکلیف کردن و تکلیف نکردن را اینجا پایش وسط کشیده شده است.

سوال: عباد بودنش ...

پاسخ: ان حالا بحث دارد عباد بودنش و اینها بماند. یک سری بحث هایی آقای صدر بعد دارند که من آنها را بعدا در موردش صحبت می کنم.

این است که این که ایشان می فرماید که الله را فقط گفته است بنابراین مولویت مولا را به آن اشاره نشده است با وُضِعَ به مولویت مولا اشاره شده است. لازم نیست دل کلمه الله به مولویتش اشاره شده باشد که شما این بیان را مطرح می کنید. بله اگر موضوع عنهم به جنبه عقاب و امثال اینها بر گردد آن حالا ممکن است آن را شما بگویید که به تشریعات و امثال اینها بما هو مولا بر نمی گردد. علاوه بر اینکه اینجا هم حتی عقاب و عذاب هم باشد، عقاب و عذاب فرع تکلیفات شارع است. آن هم گفتم با یک نوع مسامحه بود. حالا چه موضوع عنهم را به معنای غیر مکلف به بگیریم چه عقاب بگیریم یکی اش مستقیما به جنبه شارعیت شارع ناظر است یکی اش بالملازمه. اینکه شما می گویید این عقاب برداشته شده است صرفا ناظر به این نیست که در روز قیامت عقاب نمی شود چون دارد اخبار از نفی عقاب می کند در واقع این اخبار به نفی تکلیف هم هست. این شأون شأون مولویت مولی است چون اخبار از عقاب حالا این را قبلا هم اشاره کردیم حالا بعدا هم شاید در حدیث رفع بیشتر به آن اشاره کنیم. که اخبار به نفی عقاب اگر دلالت عقلی نداشته باشد بر نفی تکلیف لا اقل دلالت عرفیه دارد بر نفی تکلیف. و جایی که می گویند رفع القلم، از یک کسی رفع تکلیف شده است یعنی تکلیف به گردنش نیست. بنابراین یا بالمطابقه و یا باالالتزام در مقام نفی تکلیف است. چه جمله ما در مقام اثبات تکلیف باشد و چه در مقام نفی تکلیف باشد

خود این معنایش این است که ناظر به جنبه مولویت مولی است. به جنبه مولویت مولا نظر دارد و امثال اینها اینکه ایشان می فرمایند که اینجا اولا بحث مناسبت حکم موضوع و امثال اینها را پیش می کشد این بحث ها نیازی نیست. این عرض می کنم این ظهور اینکه ایشان ناظر به جنبه مولویت هست خیلی قوی تر از ظهوری هست که در امر هست. امر ذاتا می تواند ارشادی باشد، صیغه امر می تواند مولوی باشد می تواند ارشادی باشد. ولی اگر یک جایی شارع گفت من تکلیف نمی کنم یا من عقاب نمی کنم که بالملازمه از آن تکلیف نکردن استفاده می شود یعنی عقاب مولویت و شارعیت نظر دارد دیگر. این است که این بحث را به این شکل دنبال کردن به نظر می رسد که خیلی صحیح نیست این دو نکته. اما اصل بحث که آیا اگر ما این را گفتیم بما هو السید الکون و مولی الکون، آیا مشکل بحث ما درست می شود؟ ایشان قبول دارند که جایی که به جهت اخفاء ظالمین هست و امثال اینها این به خداوند نسبت داده نمی شود. خب آقایان همین را می گویند دیگر. بحث آقایان این است می گویند این ممکن است ناظر به مواردی باشد که شک هایی که ما داریم به خاطر این که به دلیل اینکه ائمه معصومین را یا نگذاشته اند که بیان کنند یا اگر هم بیان کرده اند روات، از ترس نتوانسته انند آن را برسانند. پس مخفی بودن حکم، در این جور موارد ایشان می گوید به عدم فرق و القای خصوصیت، چطور می شود القای خصوصیت کرد؟ می گوید در جایی که اصلا شارع بیان نکرده باشد آن مصداق ما سکت الله است اما در جایی که بیان کرده است به جهت اخفاء ظالمین نرسیده باشد، ایشان می گوید که به خداوند نسبت داده نمی شود. اگر به خداوند نسبت داده نمی شود یعنی جایی هست که ملاک ما سکت الله است. اینکه ایشان می گوید به عدم الفرق اصلا بحث شیخ این است که عدم الفرق وجود ندارد. چطور این را ایشان اصلا تقریب می کند من خیلی متوجه نمی شوم چون اصل استدلال این هست که مواردی که ما در برائت می خواهیم استدلال کنیم مواردی هست که احتمال می دهیم به جهت اخفاء ظالمین یک بحث بحث شبهات موضوعیه است و حالا شبهات موضوعیه، اصلا عمده بحثی که در برائت هست شبهات حکمیه است. شمولش نسبت به شبهات موضوعیه خیلی نیاز ندارد بالا پایین کنیم چون ادله ای که شبهات موضوعیه را شامل می شود حدیث حل و امثال اینها آنها خیلی راحت تر شبهات موضوعیه

را می گیرد. نسبتا روشن است عمده قضیه شبهات حکمیه است که ما می خواهیم و در شبهات حکمیه اگر چیزی نرسیده باشد، حتما به خاطر ظلم ظالمین است یا ظلم ظالمین باعث شده است که ائمه سکوت کنند و بیان نکنند و یا بیان هم کرده باشند روات آنها را نرسانده اند. به دلیل اینکه می ترسیدند. پس بنابراین اینجا احتمالی که وجود دارد احتمالی نیست که از ناحیه خداوند در مقام بیانیتش بیان نشده باشد. نه آن حتما بیان شده است. اگر تکلیفی باشد حتما بیان شده است ولی به خاطر اخفاء ظالمین و امثال اینها به ما نرسیده است. شما این را هم قبول دارید که چیزی که به جهت اخفاء ظالمین باشد آن چیز را ما حجب الله به آن صدق نمی کند و بعد چطوری به عدم الفرق و امثال اینها خیلی این صدر و ذیل کلام ایشان را نتوانستم. حالا یک نکته دیگر هم اینجا من عرض کنم ببینید اصل ما حجب الله منهای این بحثی که این شکلی مطرح شده است یک بیان دیگری وجود دارد و آن این است که همه چیزهایی که در آفرینش می گذرد به یک معنا به خداوند سبحان نسبت داده می شود ولی بعضی چیزها یک نسبت ویژه به خدا دارد. که آن جاهایی هست که خدا یک ظهور و بروز خاصی دارد. مثلا فرض کنید ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی. این یعنی چه؟ یعنی در جنگ بدر ظهور و بروز اراده الهی تحقق پیدا کرد. مثلا در جنگ احد این نبود. در جنگ های دیگر نبود. این جنگ، جنگی بود که خدا کأنه یک چیز خاصی، خودش گویا مستقیما دخالت کرد یعنی جاهایی که خداوند با واسطه کاری را انجام می دهد، این به خدا نسبت داده نمی شود به یک معنی از معانی. ولی بعضی وقت ها آن فعلی که به خدا نسبت داده می شود یعنی فعل مباشری. فعلی که خدا مستقیما انجام میدهد. آن در جایی هست که یک ظهور خاص داشته باشد. با فرشتگان فرستادن با یک کارهای ویژه ای که این تعبیری که مرحوم امام داشتند که خرمشهر را خدا آزاد کرد چه می خواهند بگویند؟ این یک جمله عرفی است دیگر. می خواهند بگویند که این یک عنایت ویژه خدا بود. امداد غیبی بود. که در این قضیه دخالت داشتو امثال اینها. در این بحث ما هم، ما حجب الله علمه عن العباد اگر مراد این هست که آنجایی که خدا مستقیما حجب کرده است. کجا مستقیم خدا حجب می کند؟ جایی که بیان نمی کند. شبیه چی؟ ما غلب الله، حدیث ما غلب الله هم همین است. یک سری چیزها هست کأنه این چیزها هست که خدا برای انسان عارض می کند. می گوید

فرض کنید ما غلب الله نسیان و فراموشی و ندانستن ها و امثال اینها را کأنه خدا بر انسان به غلب الله و امثال اینها. اینجور چیزها را یک چیز خاص امثال اینها. حالا این ما حجب الله باید این را دنبال کرد که آیا این ندانستن هایی که انسان ها دارند، این عدم علم هایی که انسان ها دارند این نسیان هایی که انسان دارند اینها فعل مباشری خدا حساب می شود یا نمی شود؟ بحث از این زاویه باید دنبال کرد. و الا آن بحث حتی بحث اینکه خدا باران فرستاد، اولا بحث مثال باران را فکر می کنم یک مقداری با توجه به اینکه انسان هایی که آن زمان ها بودند خیلی از فعل و انفعالات طبیعی با خبر نبودند و نمی دانستند که چطور می شود باران می آید و چطور می شود باران نمی آید در آن فضا که خدا باران را فرستاد می گویند فکر می کنند که یک فعل مباشری مستقیم خدا هست که خدا،

سوال: آنهایی که شریک قائل بودند برای خدا فکر می کردند که آسمان یک چیزی داشته و یک خدایی ویژه داشته برای خودش مثل اینکه ماه و ستاره...

پاسخ: نه نه، بحث اینکه من می گویم حالا اگر ما بگوییم که دا باران را فرستاد آیا به چه ملاحظه ما می گوییم که خدا باران را فرستاد یعنی خودش دخالت مستقیم کرد؟

سوال: یک بیانی قبلا داشتید حاج آقا نفی شرکت مردم را می شود گفت که پس کار خداست؟

جواب: همان بحث را می خواهم دنبال کنم. می خواهم بگویم که در واقع....

سوال:...

پاسخ: نه مردم. آن که هست یک سری چیز ها اسباب طبیعی است فرض کنید که این درخت را آیا یک چیزی را که مثلا یک درختی را که یک زمینی را که شما همین جوری رها کرده اید، حالا اینجوری مثال بزنم زمان های قدیم گاهی اوقات کلاغ ها گردو ها را بر می داشتند و می بردند یک جایی قایم می کردند که بعدا پیدا کنند. بعد این کلاغ ها یادشان می رفت که کجا گذاشته اند. به عنوان اینکه می گفتند گردوهایی که کلاغ کاشت است. و کلاغ ها خیلی وارد بودند در مورد اینکه کدام دانه گردو را جدا کنند. گردوهایی که کلاغ آنها را کاشته بوده است جزو بهترین گردوهایی بوده است در آمده است. خب اینجا آیا این را می

گویند که خدا این گردو را کاشت؟ این انسان دخالت ندارد یک مثلا کلاغ می آید و این را ایجاد می کند. به نظر نمیرسد که اینجایی که مثلا یک حادثه غیر طبیعی همه آن چیزهایی که انسان ها در آن دخالت ندارند، آنها مجرد این کافی نیست برای اینکه ما بگوییم که این درخت را خدا برای ما ایجاد کرده است. البته گاهی اوقات به این ملاحظه گفته می شود که من در آن دخالت نداشتم به اعتبار اینکه کأنه خدا کلاغ را مأمور کرده است. آن یک ملاحظه است ولی یک ملاحظه دیگر این است که خدا و دم و دستگاهش مستقیم که می خواهم بگویم بحث فرشته ها هم داخل در دستگاه ربوبی است. فرشته ها را نمی خواهم خارج کنم. بحث این است که گاهی اوقات ملاحظه ای که می گوییم فلان کار را خدا انجام داده است مخلوقات زمینی در آن دخالت نداشته باشد. چه مخلوقاتی که انسان ها باشند و چه حیوانات باشند و چه نظام طبیعی که همین جوری می چرخد و امثال اینها. به این ملاحظه ممکن است باشد. آن هم یک ملاحظه است. ملاحظه ای که من خودم دخالت ندارم. هر مکلف گاهی اوقات یک سری چیزهایی است که می گوید من که کاره ای نبودم و خدا این را برای من خواست. این خدا برای من خواست یعنی خارج از اختیار من بود این لطف و عنایتی که متوجه من شد ولو اینکه برای رسیدن این لطف، اوامل طبیعی غیراختیاری دخالت داشته باشد.

سوال: حاج آقا اینکه می گویید مردم دخالت داشته باشند ولی اختیاری نباشد...

پاسخ: آنجا هم بله می گویند. آنجا خود شخص را خارج می کند. مردم دیگر هم دخالت داشته باشند فرض کنید که شخصی که می گوید من، فرض کنید کسی که رییس می شود می گوید که من هیچ کاره بودم که حالا رییس شدم. این احتراماتی که برای من ایجاد شده است اختیار من نبود. مرحوم آقای بروجردی یک موقعی تعبیر می کردند می فرمودند که من یک قدم برای ریاست بر نداشتم. این خب یک سری عوامل طبیعی باعث شد که فرض کنید آقای بروجردی ممکن است اینجور تعبیر کند که خدا اینجور برای من خواست که به ریاست برسیم. این معنایش این هست که من دخالت ندارم. این یک ملاحظه است. یک ملاحظه دیگری اینجا هست. من عرضم این است یک ملاحظه دیگری است آن این است که جاهایی که عوامل طبیعی هم دخالت ندارند. دخالت مستقیم ربوبی هست. و ما رمیت اذ

رمی لکن الله رمی اشاره به این نکته است. و می گوید تو دخالت نداشتی. نه اینکه مردم دیگر دخالت داشته اند عوامل دیگر دخالت داشته باشد نه با خدا مستقیم اینجا کارش را می کرد. ما قرب الله فالله اولی بالعذر، اینجا هست که بعضی چیزها هست که دست مستقیم خداست. آن چیزهایی که دست مستقیم خدا است، خدا فالله اولی بالعضو. آنوقت اینجا اگر مراد از حجب الله این معنا باشد، آنوقت باید این بحث را مطرح کرد که آیا ندانستن هایی که تک تک انسان ها دارند، غفلت جهل نادانی اینها را می شود به خدا نسبت داد و گفت که خدا من را، ما غلب الله، چون ما غلب الله بعضی مصادیق مثلا نسیان را داخل در ما غلب الله قرار دده است ولی آیا به نظر می رسد که مجرد اینکه نسیان را به خدا نسبت دهیم و غفلت را به خدا نسبت دهیم بگوییم اینجا خدا هست که باعث می شود که انسان ها فراموش کنند و انسان ها غفلت کنند. ولی جایی که انسان شک دارد عدم علم مجرد عدم علم را به خدا نسبت نمی دهند. هیچ روشن نیست که ما غلب الله مواردی که انسان علم ندارد ولی شک دارد بگوییم آن مصداق ما غلب الله است. من یادم نمی آید ما غلب الله در مواردی که انسان شک دارد اطلاق شده باشد. شاید موارد عرض کردم نسیان و جهل مرکب و امثال اینها آنها را بگوییم که کأنه خداوند هست که انسان ها را.

سوال:...

پاسخ: ما غلب الله آنجا تطبیق شده است. یعنی می خواهم بگویم که خود روایات آنها را مصداق ما غلب الله قرار داده است. ما حجب الله را مواردی که داخل در مصادیق ما غلب الله باشد ممکن است بگوییم ما حجب الله آن ها را هم میگیرد. علاوه آن ها را هم نگیرد خود ما غلب الله فالله اولی بالعضو خودش کافی است. خیلی نیاز نیست که ما با ما حجب الله بخواهیم مشکل را حل کنیم. بحث این است که چیزهایی که مصداق ما غلب الله نیست، آیا اینجا ما حجب الله می تواند شامل حال او شود؟ خیلی مشکل است. بحث ما در موارد شک است. در موارد عدم دانستن است. جایی که نسبت به واقعیت من علم ندارم. آیا اینجا عدم علم داشتن می توانیم این را به خدا نسبت دهیم که خدا باعث شده است اینجا، به خصوص در جایی که خدا بیان کرده است ولی در اثر اخفاء ظالمین به ما نرسیده است. یا جایی که من احتمال می دهم که بیان شده است در اثر اخفاء ظالمین به من نرسیده باشد. آیا

اینجا عنوان ما حجب الله صدق می کند یا صدق نمی کند خیلی به نظرم مشکل می رسد که ما عنوان ما حجب الله را در این مورد صادق ببینیم حالا یک ان قلت و قلت هایی در ذیل اینجا مرحوم آقای صدر دارند که آن را انشاءالله فردا صحبت می کنیم. حالا اصل آن وُضِعَ را هم ملاحظه بفرمایید و ببینید که موارد استعمالش را چیز خاصی از کلمه وُضِعَ در می آید که ما بتوانیم،

ما استظهارمان این بود که فهو موضوع عنهم یعنی آن تکلیف برداشته شده است. نه اینکه عقوبت بر آن تکلیف برداشته شده است مؤاخذه بر آن تکلیف برداشته شده است. ما می گفتیم خودمون، ناظر به آنکه آن تکلیف به گردن انسان نیست. حالا این را ملاحظه بفرمایید ببینید آیا از موارد استعمال چیزی مخالف این مطلب در می آید یا خیر من هم ملاحظه می کنم اگر چیزی به دست آوردم عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد